

داستان چغتای خان بن چینگمیز خان؛ و آن بر سه قسم است

قسم اول: در تقریر نسب او و ذکر خواتین و پسران و پسر
زادگان او که تا غایت وقت منشعب گشته اند و صورت او و جدول
۵ شعب فرزندان و فرزندان زادگان او.

قسم دوم: در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و صورت
تخت و خواتین و شهزادگان و امرای در حال جلوس او بر تخت و
ذکر اُلوسی او و بعضی جنگها که کرده و فتحها که [او را] میسر
شده و مقدار زمان پادشاهی او و اوزوغ او تا به اکنون.

۱۰ قسم سوم: در سیر و اخلاق پسندیده او و احوال و حکایات
متفرقه و مثلها و بیلگها و حکمهای نیکو که او کرده و فرموده از
آنچه در دو قسم سابق داخل نگشته و نامرتب از هر کتاب و هر کس
معلوم شده.

قسم اول در تقریر نسب چغتائی و ذکر خواتین و پسران و
پسرزادگان او که تا غایت وقت منشعب گشته‌اند و
صورت او و جدول شعب فرزندان و فرزندزادگان او

چغتای پسر دوم چینگگیزخان بود و مادرش خاتون بزرگ
او مادر چهار پسر معتبر بُورته فوجین نام؛ دختر دئی‌نویان از قوم
قُنقِرات؛ و چغتائی را خواتین و قومايان بسیار بوده‌اند ولیکن
معتبرترین دو خاتون‌اند:

اول بیسُولُون خاتون که مادر تمامت پسران معتبر او بوده،
دختر قَتَانُویان پسر دارپَتائی پادشاه قُنقِرات. و بُورته فوجین خاتون
بزرگ چینگگیزخان و پدر بیسُولُون خاتون برادرزاده بوده‌اند. ۱۰
دوم تَرکان خاتون خواهر بیسُولُون خاتون مذکور [که] بعد
از وفات بیسُولُون او را بخواست.

ذکر پسران و پسرزادگان او که تا غایت وقت منشعب شده‌اند

او را شش پسر بوده‌اند بدین تفصیل و ترتیب:
اول: مُوآتوگَسَان، دوم: مُوچی‌یبه، سوم: یلگشی، چهارم: ۱۵
سَاربان، پنجم: ییسوْمُونگگا، ششم: بایدار.
و شرح و تفصیل شعب این شش پسر مذکور به موجبی است
که يك يك جداگانه در قلم می‌آید.

پسر اول چغتای: مُوآتوگان

- از پیسُولُون خاتون در وجود آمده، و پدرش او را از دیگر فرزندان دوستر داشتی؛ و چون او را چینگگیزخان [دوست] می‌داشت اکثر اوقات ملازم بندگی او بودی؛ و به وقت آنکه چینگگیزخان پدرش چغتای را با جُوچی و اُوگتای به محاصره خوارزم فرستاده بود و خویشتن به حصار قلعه بامیان مشغول، این مُوآتوگان را از قلعه تیر زدند و نماند؛ و چینگگیزخان بدان سبب عظیم گرفته خاطر / گشت؛ و چون آن قلعه را بستند بکلی خراب گردانید و اهل آن را تمامت بکشت و آن را ماؤوقُرُقَان نام نهاد.
- ۱۰ و چون چغتای مراجعت نمود در حال خراب کردن قلعه آنجا رسید؛ و چینگگیزخان فرموده بود که هیچ آفریده آن واقعه [او] را نشنواند. و روزی چند با او می‌گفت که مُوآتوگان به فلان جای رفته. بعد از آن روزی متمتداً با پسران خشم و بهانه آغاز کرد که شما سخن من نمی‌شنوید و آنچه با شما گفته‌ام اوسال کرده‌اید.
- ۱۵ چغتای زانو زده عرضه داشت که هرچه چینگگیزخان فرماید بدان موجب پیش گیریم و اگر تقصیر نماییم بمیریم. چینگگیزخان چند نوبت مکرر سؤال کرد این سخن راست می‌گویی و بدان بررسی؟ در جواب گفت: اگر خلاف کنم بمیرم. چینگگیزخان فرمود که مُوآتوگان نماند می‌باید که گریه و تضرع نکنی! آتش در اندرون چغتای افتاد. ۲۰ اما فرمان پدر را امتثال نموده مصابرت نمود و نگریست؛ و بعد از زمانی به بهانه احتیاج بیرون رفت و در گوشه‌ای دمی نهان بگریست و چشمها پاک کرده با پیش پدر رفت.
- مُوآتوگان را چهار پسر بوده است بدین ترتیب:
بایجو، بُورِی، پیسُونُوا، قَراهُولاگُو.
- ۲۵ و شعب فرزندان و نبیرگان این پسران چهارگانه بدین موجب

است که هر یکی از آن علی حده مفصل می گردد:

پسر اوّل مواتوگان: بایجو

و او را پسری بوده است: ثودآن نام؛ و این ثودآن را پسری است نام او بوجّی و بوجّی را پسری است عبدالله.

۵

پسر دوم مواتوگان: بُورِی

و حال ولادت [او] چنان تقریر می کنند که پیش از این رسم بوده که زنان ایوآوغلانیان در اوزدوها جمع می شدند جهت کار کردن. روزی مواتوگان در اوزدو رفت و زنان انبوه دید از آن جمله یکی صاحب جمال را به گوشه ای برد و با او جمع شد؛ و در خاطر وی آمد که نمیکن حامله شده باشد؛ فرمود تا او را از آن شوهر جدا کرده نگاه داشتند. اتفاقاً حامله شده بود، بُورِی از وی در وجود آمد؛ و باز او را به شوهرش دادند.

و این بُورِی بغایت شجاع و متهور بود. چون شراب خوردی سخن درشت گفتی، و به جایی رسید که در عهد مونگگه قان به وقتی که شراب می خورد بائو را به سبب دشمنی که در دل داشت دشنام داد. چون بائو آن سخن بشنید او را طلب داشت و ینگسار تویان او را به فرمان مونگگه قان پیش بائو برد و [بائو] او را بکشت.

و این بُورِی پنج پسر داشته است بدین تفصیل و ترتیب: قداقی سچان، و او را چهار پسر است بدین ترتیب: نالپقو، و سه پسر دارد: تیمور، اورادائی، تومان.

۲۰

بوقو، دو پسر دارد: ذوالقرنین، علی.
بوقا تیمور، دو پسر دارد: اوزوگ تیمور، اولجائی.
بوقا، ندارد.

احمد، و او را دو پسر است بدین ترتیب:
 بابا، سه پسر دارد: هابیل تِمور، قابیل تِمور، یُولدُوز تِمور.
 ساتی، معلوم نیست.
 آچیتی، و او را دو پسر است:
 ۵ اُزُوک، دو پسر دارد: یُول بُوقا، غازان
 اِرْشیل توُرگان
 اِبُوگان، ندارد.

۳۳۸/ آبیشتَه، او را یک پسر است اُزُوک نام. /
 این آچیتی ملازم قُوبیلای قَاآن می بود، و این زمان پیش تِمور
 ۱۰ قَاآن می باشد و بغایت پیر شده و از تمامت شهزادگان که آنجا
 آمده معتبرتر است و عظیم موقر و ممکن.
 و آبیشتَه به وقت مخالفت اَرپِغ بُوکا با قُوبیلای قَاآن در خدمت
 قَاآن بود. او را بفرستاد تا به جای قَراهُولاگو حاکم اُلوس چغتائی
 باشد و اُزُوقته خاتون را بستاند. در راه لشکر اَرپِغ بُوکا او را
 ۱۵ یگرفتند و آنجا برد فرمود تا شهزاده اَسوتائی [پسر مُونگکه قَاآن که
 با وی متفق بود] او را به یاسا رسانید.

پسر سوم مُواتوگان: ییسون توآ

این ییسون توآ را سه پسر بوده اند بدین تفصیل و ترتیب:
 مومن، او را دو پسر است: یبه، و پسری دارد نام بیلگه تِمور:
 ۲۰ [دوم]: اُزُوگ.
 براق، و او را پنج پسراند بدین ترتیب: تُوқта، اُولادای،
 بُوزمه، دُوا، بیگیتیمور.
 یساور، به ایللی اینجا آمده در آن سال که آبا قَاخان به هرات
 رفته بود به دفع قَراوُناس و به وقت آنکه احمد از خراسان بگریخت،

امرا او را بکشتند.

و بَرّاق را پسران و نبیرگان بسیاراند؛ و چون بعد از تحریر کتاب معلوم شد، اسامی ایشان در این موضع متعذر بود بدان سبب ایراد نرفت؛ و در شعبه او مذکور است از آنجا مطالعه باید کرد. و مؤمن بغایت شرابخواره و رند و لاپالی بوده است.

و بَرّاق چون ملازم قوبیلای قآن بود و خدمات پسندیده کرده، قوبیلای قآن فرمود تا او و مبارکشاه بهم اُلوس چغتای بدانند. چون آنجا رسیدند، مدّتی اظهار مصافاتی می کردند. بعد از آن امیری بیگچی از آن مبارکشاه بود نام او... و بعضی از لشکریان با بَرّاق یکی شدند و مبارکشاه را معزول گردانیدند؛ و بَرّاق حاکم مطلق شد. و چون سرحدّ اُلوس چغتای بود بر ولایت قایتو غالب آمد.

باز چون آغاز جنگ کردند، قبتچاق پسرزاده قداغان و غول از اُوروغ اُوگتتای قآن میان ایشان صلح کرد و سوگند داد و با یکدیگر آئده شدند؛ و قایتو تا این غایت بَرّاق را آئده می گفت و این زمان فرزندان ایشان به هم دیگر آئده می گویند. و بعد از آن با قآن یاغی شد و با آباقاخان همچنین؛ و در آن ولایات متعلقان ایشان را بگرفت و مصادره کرد و دست استیلا و ظلم بر مردم گشاد و ولایت را خراب گردانیده؛ و با قایتو کنگاچ کرد که از آب بگذرد و با آباقاخان جنگ کند.

قایتو جهت آنکه از فتنه او می اندیشید، و نیز با آباقاخان یاغی بود به آن معنی رضا داد تا از آن ملک دور گردد. و قبتچاق پسرزاده قداغان و چباط پسر ناغو پسر گئیوک خان که هردو عمزاده قایتو می شدند، هر یک را با لشکر بهم همراه بَرّاق بفرستاد؛ و چون از آب بگذشتند قبتچاق به دل ماندگی بازگشت و چباط همچنین. و

بَراق برادران خود یَساؤُر و مومن و نِیگبئی اُوغول را بر عقب او بفرستاد تا اگر به خوشدلی بازگردد [او را بیاورند]، والا او را به سخن مشغول دارند تا جَلایرَتای که او را با سه هزار سوار پیایی ایشان فرستاده بود برسند و او را بگیرند.

۵ چون ایشان به قَبچاق رسیدند و باز نمی گشت، خواستند تا او را شراب دهند و مشغول گردانند. دریافت و با ایشان گفت شما این قصد دارید؛ به خوشی بازگردید والا شما را بگیرم و با خود ببرم. ایشان از آن خوف بازگردیدند، و چون جَلایرَتای را دیدند گفتند او دور رفت و به وی نرسی. او نیز با ایشان مراجعت نمود و چون بَراق شکسته از آب آمویه بگذشت، و اقارب و لشکریان ۱۰ اکثر از وی برگردیدند. یَساؤُر را پیش قایدو فرستاد و پیغام داد که / آقا و اینی و کسانی را که فرستاده بودی وفا و ثبات ننمودند و هر یک به بهانه ای بازگشت؛ و آغاز [آن] قَبچاق کرد و سبب شکست لشکر آن حرکات بود.

۱۵ قایدو چون پیغام بشنید از یَساؤُر سؤال کرد که چون ترا با مومن و نِیگبئی بر عقب قَبچاق فرستاده هیچ لشکری بر پی شما فرستاده بود یا نه؟ یَساؤُر گفت نه. قایدو را حال معلوم بود، گفت شکست به شومی آن بود که شما را زبان با دل راست نیست نه در آن قضیه جَلایرَتای [با لشکری] بر عقب شما می آمد تا قَبچاق را بگیرد. ۲۰ یَساؤُر بغایت بترسید و قایدو او را بگرفت و بند کرد، و با امرا کِنگاچ کرده به اسم مدد بَراق برنشست تا باشد که به طریقی او را دفع کند. چون نزدیک [نهر] رسید آوازه آمد که کسان بَراق [که] بر پی موچی پته و احمد و نِیگبئی اُغول رفته بودند ایشان را کشته اند. بَراق ایلچی فرستاد که قایدو آندۀ چرا به خود زحمت ۲۵ می کشد و آمده بازگردد که ممد احتیاج نیست. [او] ناشنوده

کرده و بیکبار درآمد و شبانه به پیرامن اُورْدوِي بَرّاق نزول کرد. همان شب بَرّاق بمرد. [بامداد] چون کس پیش نمی آمد فرستاد و تفحص نمود. بَرّاق بتحقیق مرده بود.

قائِدو به اُورْدوِي او درآمد و تمزیت داشت، و او را به کوهی فرستاد تا دفن کردند. و بعد از بَرّاق عم زاده او بُوْقَاتِیمُورُ پسر ۵ قَدّاقُ پادشاه اُلُوسِ چَغَتائی شد؛ و بعد از او به دُوا پسر بَرّاق دادند، و او را با قَائِدو و پسران او موافقت است. و پیش از این چون بتدریج لشکرهای چَغَتائی را گرد کرد و نوروز یاغی شده بود، پیش او و قَائِدو رفته و بر راهها و احوال خراسان واقف. ایشان را تهییج کرد تا به خراسان تاختن آوردند و اسفراین را غارت کردند، ۱۰ و بدین حرکت که نوروز کرد بسیار خللها در ولایات راه یافت و مسلمانان بیگناه به قتل آمدند؛ چنانچه در داستان مبارک پادشاه اسلام غازان خان خُلْدَ مُلْکُه مشروح بیاید.

و بعد از آن اُویمُورُتائی پسر قُتْلُغُ بُوْقَا بگریخت و پیش دُوا رفت؛ و او راههای مازندران نیکو می دانست؛ بوقت آنکه بَائِدو ۱۵ با گِیْخَاتو یاغی شد و امرای گِیْخَاتو غدر کرده بر وی گردیدند و او را هلاک کردند؛ و پادشاه اسلام خُلْدَ سُلْطَانُه با لشکر بهم بیامد و بَائِدو را بگرفت و بکشت و بر تخت خانی نشست. دُوا به دلالت اُویمُورُتائی در آن فرصت که لشکرها از خراسان بدین جانب آمده بود، از راه بیابان به مازندران آمد و بعضی از اغزوقِ لشکریان ۲۰ پادشاه اسلام غازان خان خُلْدَ سُلْطَانُه که در آن حدود بودند بزد و بازگشت؛ و مشروح این حکایت در داستان پادشاه اسلام خُلْدَ مُلْکُه بیاید.

و دُوا چند نوبت به اتفاق قَائِدو با لشکر قاآن جنگ کردند و شکستند؛ و در این نوبت آخرین هردو را زخم رسید؛ و قَائِدو بدان ۲۵

زخم بمرد و دُوا مفلوج گشته. و او را پسران اند از آن جمله
 قُوتْلُوقِ خواجه که ولایت غزنین و لشکر قَرَاوُنَه که از قدیم باز با
 ایشان تعلق داشته‌اند به وی حواله کرده‌اند. و تابستان در حدود
 غُور و غَرَجستان می‌نشینند و زمستان به ولایت غزنین و آن طرف.
 ۵ و همواره ایشان را با سلاطین دهلی مصاف می‌یابد داد؛ و لشکر
 دهلی بکرات ایشان را زده‌اند؛ و به هر وقت به طریق دزدی و
 راهزنی به حدود این ممالک درمی‌آیند و تشویش خود می‌دهند.
 بُورَمَه خواست که به بندگی قَاآن رود، و قاید و وقوف یافت و
 او را بکشت.

پسر چهارم مُوَاثُوگان: قَرَاهُولاگو

۱۰

و او را پسری بود مبارکشاه نام؛ و این مبارکشاه پنج پسر
 داشته است بدین تفصیل و ترتیب:

أُولَجِي بُوقا، او را پسری است قُتْلُغشاه نام؛

بُورَالغی، او را پسری است نام [تُوقْلُوق]؛

هُوزُقْداق؛ ۱۵

إِسَن بُولاد؛

قْداق. /

340/

چغتای این قَرَاهُولاگو را به جای پدرش مُوَاثُوگان ولی‌المهد
 گردانیده بود، و خاتون او اُوزقنه‌خاتون [بود و مبارکشاه از وی
 ۲۰ در وجود آمده بود؛ و چون قَرَاهُولاگو نماند اَلغو پسر بایندار که
 عم‌زاده او بود به حکم اَریق بُوکا پادشاه اُولوس چغتای شد و اُوزقنه
 خاتون را بخواست و بعد از مدتی نماند؛ و این مبارکشاه به‌جای
 پدر بنشست. و بَرّاق به حکم قُوبیلای قَاآن پیامد.

[چون مبارکشاه را پادشاه دید هیچ کلمه نگفت و بتدریج لشکری متفرق بر خود جمع کرد و پادشاهی آن اُلوس به دست فرو گرفت؛ و مبارکشاه را درکناره آورد و به جایی رسانید که او را مقدم بازسپیان خود گردانید؛ و چون بَرّاق به خراسان آمد به جنگ آباقاخان، مبارکشاه با وی بود، بگریخت و به بندگی آباقا خان آمد؛] و تاریخ احوال ایشان من بعد به موضع خویش مشروح خواهد آمد؛ وَاللّٰهُ الْمَوْفِقُ.

پسر دوم چغتای: مَوْچِیْ بَه

مادر این مَوْچِیْ بَه کنیزکی بود در اَرْدَوِیْ یَسُوْلُوْنْ خاتون؛ شبی جامه خواب می انداخت و خاتون بیرون رفته بود، چغتای او ۱۰ را کشیده و حامله گردانیده، بدان سبب او را زیادت اعتباری ننهاد و لشکر و ولایت به او کمتر داده؛ و او را یازده پسر بوده بدین تفصیل و ترتیب:

کَکَشِیْ؛ او را پسری است نام او تَاہْدُقَار، چهار پسر دارد؛ ۱۵
طُورْغَان، اَوُقُولُقُو، قُورِپْدَائِی، دیگر معلوم نیست.
یُگُودَر، و او سه پسر دارد: عمر، و او دو پسر دارد: قُتْلُغْ تِیمُور
و یکی تِیمُور؛

احمد؛ تِیمُودَر. قُوتَان، چَچَه، چَچَکُتُو؛
و او را دو پسر است: شَاڈِیَان، قُوشْمَان؛
اِپْشَال؛ و او را دو پسر است: تَايْبُوقَا، اُولَادَائِی. ۲۰

پسر سوم چغتائی: بلگشی

[چون مُوآتوگان که ولی‌المهد چغتائی بود نماند، خواست که این پسر را ولی‌المهد گرداند؛ او نیز سیزده سالگی وفات یافت و فرزند نداشت. بعد از آن قراهُولاکو پسر مُوآتوگان را ولی‌المهد گردانید.] ۵

پسر چهارم چغتائی: سازبان

و او را دو پسر است نام ایشان: قوشبقی، نیگبئی

پسر پنجم چغتائی: ییسو [مو]نگکا

[این ییسو مُونگکا عظیم شراب‌خواره بوده است چنانچه ۱۰ می‌گویند که آن‌قدر زمان هوشیار نبودی که جانوری به قوشچیان سپارد؛ و او را خاتونی بوده نام او نایشی بنایت معتبر و حاکمه، و چون شوهرش همواره مست می‌بود، کارها او ساختی. و حال او چنان بوده که چون او را با کُیوک‌خان موافقت بود با وجود آنکه ولی‌المهد چغتائی قراهُولاکو بود، به سبب مخالفت این ییسو مُونگکا ۱۵ با مُونگکە‌قآن او را به پادشاهی اُولوش چغتائی گردانید؛ و بعد از آن چون مُونگکە‌قآن قآن شد فرمود تا قراهُولاکو اُلوس چغتائی بداند و ییسو مُونگکا را بکشد. قراهُولاکو در راه نماند و خاتونش اُورقنه‌خاتون او را بکشت و ده سال خویشتن پادشاهی کرد؛ و بعد از آن آریغ‌بوکا آن اُلوس را به اَلغو پسر بلایداز داد؛ و چون اَلغو ۲۰ با آریغ‌بوکا یاغی شد، اُورقنه‌خاتون زن او شد و آن حال تقریر رفت؛ و ییسو مُونگکا را پسر نبوده.]

پسر ششم چغتای: بایدار

[مردی کوتاه بود و تیراندازی بغایت نیکو. گویند... روزی با وی بازی کرد و گفت: بالای تو [نشانه‌ای] کوتاه است بیا تا باهم تیر اندازیم]. و این بایدار را پسرى بود اَلْفُو نام و او را سه پسر بوده: قَابَان، [و] چُوبِی، تُوْقَتِیْمُور، و تُوْقَتِیْمُور را دو ۵ پسر بوده: اِیْسَن بُوکَا و آغَرُوقْچِی؛

و چُوبِی پانزده پسر دارد:
تُوْقَتَا، یَسَاوُر، دُوکُولَاس، اِیجیل بُوقَا، نُوْم قُولِی، بُوتُونتَاش،
اَقْبُوقَا، ساتِی، قُویاَلْمِیش، داود، کُمبُودُورْجِی، چِکپِن تِیْمُور،
چِیرْغُودای، مَنگَتَاش، گُونْچِک دُورْجِی.

تمام شد تفصیل فرزندان چغتای خان، و اکنون در جدولی شرح ۱۰
/ 341 داده شود. وَاللَّهِ اَلْمُسْتَعَانُ. /

قسم دوم از داستان چغتای خان

در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و صورت تخت و
خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس او بر تخت و
ذکر اولوس او و بعضی جنگها که کرده و فتحها که او را
میسر شده و مقدار زمان پادشاهی او و تاریخ و احوال
۵ اوزوغ او تا به اکنون

چغتای خان پادشاهی عادل و کافی و باهویت بود و پدرش چینگگیز
خان امرا را فرمود تا هرکس که هوس دانستن یاسا و بیلگ و
یوسون ملک داری داشته باشد متابعت چغتای نماید؛ و هرکه مال
۱۰ و ثروت و شیوه جوانمردی و آسایش دوست دارد روی با او بگفتای
کند؛ و هرکه آداب و فرهنگ و شجاعت و ساز و سلاح خواهد ملازم
تولوی خان گردد.

و به وقت آنکه لشکرها بخش می کرد چهار هزار مرد به موجبی
که در داستان او در فصل قسمت لشکر مفصل نوشته شد به وی داد؛
۱۵ و از امرا [قالاتور] قراچار از قوم بزل و مونگکه پدر پیسور
نویان از قوم جلایر و از ولایات یورتها از موضع الثائ که یورت
اقوام نایمان بوده تا کنار جیحون به وی حواله فرمود؛ و در عهد
چینگگیز خان به موجبی که در داستان او گفته شد همواره ملازم
پدر نمود و بر وفق فرمان او به لشکرها برمی نشست و در کارها

شرایط جد و اجتهاد به تقدیم می‌رسانید؛ و بدین موجب که شرح داده می‌آید ولایات را مسخر گردانیده.

و در پایین قونین پیل که سال گوسپند باشد مطابق شعبان سنه سَبْعَ وَ سِتِّمِائَه هجری، چون چینگگیزخان به عزم ولایت خِتائی برنشت، چغتائی و اُوگیتائی و تُولوی بهم پنج پاره شهر بستند: ۵ اُونِ اُوی، تُونْگَ چینگِگ، فُوجیو، سَوَقِ چِیو، فُونْگَ چِیو.

و بعد از آن چون شهر فُوجیو را محاصره کردند، ایشان هر سه در سال بوزینه به کناره کوه و حوالی آن آمدند و از شهر فُوجیو تا شهر هُوی پینگ تمامت شهرها و ولایات و قلاع بستند. و از آنجا تا رودخانه قراُمُورَآن رفته و بازگشته، شهر پُونْگَ یَنْگَ فُو ۱۰ و تائی و اَنْگَ فُو و توابع آن بگرفتند و غارت کردند، و اغارتهای تائی و اَنْگَ فُو به چغتائی تعلق داشته.

و بعد از آن در زمستان لُو پیل که سال اژدها باشد اولش موافق ذی الحجه سنه سَبْعَ عَشَرَ وَ سِتِّمِائَه چون چینگگیزخان به عزم ولایات تَارِیک برنشته به شهر اُتار رسید، او را با برادران جُوجی و ۱۵ اُوگیتائی جهت محاصره آنجا بگذاشت و مستخلص گردانیدند؛ و بعد از آن فَناکَت و اکثر بلاد ترکستان بستند و در سمرقند بعد از فتح به پدر رسیدند. و بعد از آن او را با جُوجی و اُوگیتائی به محاصره خوارزم فرستاد؛ و چون او و جُوجی موافقت نمی نمودند، [پدر] فرمود که اُوگیتائی هر چند که کمتر بود مهتر و مقدم باشد؛ ۲۰ و او از سر کفایت میان برادران موافقت بادید کرد و با اتفاق خوارزم را بستند و جُوجی به اَغْزُوقِ خود رفت؛ و ایشان در تابستان مُورِین پیل که سال اسب باشد موافق سنه تِسْعَ عَشَرَ وَ سِتِّمِائَه به طالقان به بندگی چینگگیزخان رسیدند و اُولجایمیشی کردند.

و آن تابستان در حدود طالقان کرده چغتائی و اویگتائی و تولوئی هر سه باتفاق در خدمت پدر بر عقب سلطان جلال الدین به کنار آب سند رفتند و لشکر سلطان را بشکستند؛ و سلطان منہزم از آب بگذشت. و آن تابستان در آن حدود کرده، به فتح ولایات آن حوالی مشغول بودند؛ و بعد از آن در خدمت پدر با مقام و یوزت اصلی آمدند؛ و بعد از آن در داققو بیل که سال مرغ باشد موافق سنه ۵ اِثْنَتَیْنِ وَ عَشْرَیْنِ وَ سِتِّیَّائِهْ چون چینگگیزخان / به عزم ولایت 345/ تَنگْقُوتْ که باز یاغی شده بودند برنشست؛ [چغتائی را فرمود که بر جناح لشکر پشت اُردوها باشد. بر وفق اشارت بدان مصلحت مشغول بود تا وقتی] که برادرانش اویگتائی و تولوئی که با پدر بودند مراجعت نمودند، و متعاقب ایشان صندوق چینگگیزخان به اُردوها رسانیدند و باتفاق مراسم عزرا را اقامت کرده، هرکس با یوزت و خانه های خود رفتند.

چون چغتائی را از برادران با اویگتائی و تولوئی دوستی تمام ۱۵ بوده، در باب اجلاس اویگتائی بر تخت قآنی سعی بلیغ نمود و مبالغتها کرد تا او را به موجب فرموده پدر بر تخت نشاند، و باتفاق برادر تولوئی و دیگر خویشان نه نوبت زانو زده و یگشمپشی کرد، و با وجود آنکه برادر مهتر بود، اویگتائی قآن را احترام تمام کردی و دقایق ادب را عظیم رعایت نمودی. و از جمله آن آداب یکی ۲۰ آنکه روزی هریک اسپ راوار برنشسته بودند و سرمست با وی گفته است راهوار را به گرو یاریشمپشی کنیم و گرو بسته یاریشمپشی کردند. اسب چغتائی اندک اندکی راهوار تر می رفت و به مقدار سر از آن دو درگذشت. شبانه چغتائی در خانه به آن حکایت افتاد و اندیشه کرد که چگونه شاید که من با قآن گرو ۲۵ بندم و اسب من از آن او بگذرد؟! این شیوه بی ادبی عظیم باشد و

بر این قیاس با او دیگر کسان گستاخ شوند و به خللها مؤدی شود.

- پیش از صبح امرا را بخواند و گفت من مردی به گناه درآمده‌ام که بر چنین حرکتی اقدام نموده‌ام؛ به حضرت قآن رویم تا مرا در گناه آورد و آنچه سزا باشد به تقدیم رساند. و با امرا به غلبه ۵ تمام بر نشست و پیشتر از معبود هر روز به کِریاس آمد. کِز پکتانان در خدمت او عرضه داشتند که چفتائی با جمعی انبوه آمده. او کِتائی هر چند بر وی اعتماد تمام داشت از آن معنی اندیشناک شد تا چه موجب تواند بود! کسان را برابر فرستاد تا بپرسند. گفت ما تمام آقا و اپنی در قورپلتائی سخن تمام کرده خط داده‌ایم که ۱۰ او کِتائی، قآن باشد و راه مطاوعت و فرمان برداری رویم و بهیچ وجه با او مقاومت و تمآچامپشی نکنیم. دی روز من با او گرو بسته راهوار را یارِ شیمیشی کرده‌ام، و ما را چه راه آن باشد که با قآن گرو بندیم؛ و از آن جهت گناهکارم و به گناه خود معترف آمده‌ام تا به یاساق برسم؛ اگر می‌کشد و اگر چوب می‌زند حاکم باشد. ۱۵ او کِتائی قآن از آن معنی خجل شد و در او مهر و شفقت افزود و تواضع می‌نمود، و چندانکه فرستاد که این چه سخن باشد، او آقای من است، چنین مختصرات را چه محل باشد؛ و او مسموع نمی‌داشت. عاقبة الامر راضی شد. قآن جان او را ببخشید و به نه اسب تِگشَمیشی کرد؛ و این معنی بیتِ کچیان در زبان آوردند [که] ۲۰ قآن جان چفتائی را ببخشیده است؛ تا همگنان بشنیدند و بدانستند که به جهت عفو گناه تِگشَمیشی می‌کند. بعد از آن به اَرْدو درآمد و به فصاحتی که او را بود آن معنی بر سر جمع تقریر کرد؛ بدان سبب موافقت و اتحاد میان ایشان زیادت شد و دیگر خویشان سر بر خط فرمان [او] نهادند و راه مطاوعت پیش گرفتند؛ و ممالکی ۲۵

که در زمان چینگگیز خان مستخلص نشده بود در عهد اوجتای قان تمامت مسخر گشت؛ و پادشاهی اوروغ چینگگیز خان و حال لشکر های او قوی تر شد.

و چون چغتای با [اوجتای] قان بدین طریق زندگانی می کرد،
 ۵ قان از فرزندان خود گویوک خان را ملازم او گردانیده بود و به راه کز پکتانی او در آورده و خدمت او می کرد. و عظمت چغتای به حدی رسید که در وصف ننگجد و بر اوس و لشکر که چینگگیز خان به وی داده بود حاکم در حدود پیش بالیغ و بر تخت پادشاهی [و] مملکت خویش متمکن بود؛ و قان در تمامی امور کلی ایلچیان که فرستادی ۱۰ با چغتای کنگاچ کردی و بی مشورت با وی و استصواب او در آن شروع ننمودی. او نیز در همه ابواب طریقه اتفاق و مطاوعت سپردی و هر آنچه او را روی نمودی در هر قضیه بگفتی، و هر وقت مہتی معظم بودی / به قورپلتای پیش قان آمدی و تمامت 346/ شهزادگان و امرا به استقبال او رفته به حضرت قان درآمدی و ۱۵ تگشمپشی کرده در اندرون رفتی؛ و مدت سیزده سال که قان بر تخت پادشاهی متمکن بود دوازده سال چغتای بدین نمط موافقت و معاونت او نمود به کمتر از يك سال بعد از وفات قان در شهر سنه اربعین و ستمائۀ وفات یافت، والسلام.

حکایات حال پادشاهی اُلوسِ چَقَتائی بعد از وفات او و

جلوس او و اُزُروغ او یکی بعد از دیگر تا غایت وقت

بعد از وفات قَاآن و چَقَتائی هر چند قَراهُوَلَاکُو مهترین فرزندان

[و] پسر بزرگتر چَقَتائی مُوَأَتُوگَاَن که هم در حیات پدر در عهد

چینگُگیزخان به قلعه بامیان به زخم تیر نمانده بود ولی‌المهد بود، ۵

گُیُوک خان سوم پسر چَقَتائی ییشو مُونگگه را جهت آنکه با مُونگگه

قَاآن مخالفت می نمود به پادشاهی اُلوسِ چَقَتائی فرستاد؛ و چون

مُونگگه قَاآن قَاآن شد، قَراهُوَلَاکُو را یِرْلَیغ داد تا ییشو مُونگگه را

بکشد و به راه ولی‌المهدی پادشاه آن اُلوسِ شود. قَراهُوَلَاکُو به

اولوس نارسیده در راه وفات یافت و خاتونش اُورْقَنه خاتون ۱۰

دختر تُوْرالچِی کُورگَاَن از قوم اُویْرات او را بکشت به موجب یِرْلَیغ

و خویشتن به جای شوهر پادشاهی می کرد.

چون مُونگگه قَاآن درگذشت قُوبیلائی قَاآن اَبیشقه را که پسر

مهر بُورِی پسر سوم مُوَأَتُوگَاَن بود بفرستاد تا اُورْقَنه خاتون را

بستاند و به جای قَراهُوَلَاکُو حاکم اُلوسِ چَقَتائی باشد. چون در آن ۱۵

وقت میان قُوبیلائی قَاآن و اَرِیغ بُوکا مخالفت بود لشکر اَرِیغ بُوکا در راه

اَبیشقه را بگرفتند و پیش او بردند. اَسوتئی پسر مُونگگه قَاآن را

فرمود تا او را بکشد؛ و اَلغو پسر بایدار که / ششم پسر چَقَتائی ۱۳۴۷

بوده پیش او بود او را یِرْلَیغ داد تا پادشاه اُلوسِ چَقَتائی باشد و

آن سرحدها را از لشکر قوبیلای قآن و لشکر اوروغ چغتائی نگاه محافظت نماید. ماکول و تغار و مصالح لشکر را از ولایات حاصل کرده پیش او می‌فرستد تا او از سر فراغت به جانب قوبیلای قآن به لشکر برنشیند.

- ۵ اَلْفُو بیامد و یَزْلَیغ برسانید و در پادشاهی متمکن شد، و اَوْرَقْنَه‌خاتون پیش اَرپِغْ بُوکا رفت و از اَلْفُو شکایتها کرد و مدّتی آنجا بود. بعد از چند گاه اَرپِغْ بُوکا ایلچیان بدان حدود فرستاده تا ده دو چهار پای بیرون کنند و مال و سلیح بسیار جهت لشکر ترتیب کنند؛ اسامی آن ایلچیان اَبُوگاکون و بُورپتائی و شادی؛ ۱۰ ایشان برفتند و یَزْلَیغ به اَلْفُو رسانیده، در ولایت چهارپای و سلاح و مال می‌ساختند. چون بعضی حاصل شد روانه گردانیدند. در شهر [سَنَه اِحدی و سِتِّین و سِتِّمِائَه] اَلْفُو ایشان را بازداشت و گفت: چون دیگر نوکران کار تمام ساخته برسند باتفاق بروند. بعد از چند گاه ایشان برسیدند. از نوکران بازخواست کرد ۱۵ که چرا توقف نمودید؟ گفتند اَلْفُو مانع شد. ایشان به در اوردوی اَلْفُو حاضر شدند و پیغام فرستاد که ما به حکم یَزْلَیغ اَرپِغْ بُوکا آمسیم و مالها ستد، تو بر ما چه حکم داری که نوکران ما را مانع شدی. او چون طمع در آن اموال کرده بود از سخن درشت ایلچیان خشم کرد و ایشان را بگرفت و مقید گردانیدند، و بعد از آن با امرای خود در آن باب کینگاج کرده که مصلحت چگونه است؟ ایشان گفتند کینگاج پیش از گرفتن ایلچیان می‌بایست. این زمان چون با اَرپِغْ بُوکا یاغی شدیم طریق آن باشد که بکلی با وی عاصی شویم و قوبیلای قآن را کوچ دهیم. آنگاه ایلچیان را بکشت و آن اموال و اسلحه برداشت و بدان سبب عظیم قوی‌حال گشت. ۲۰ و اَوْرَقْنَه‌خاتون بازآمده بود اَلْفُو او را بخواست و بر تخت ۲۵

[اولوس] چَغْنَائِی مطلقاً تمکّن یافت؛ و چون آن خبر به اَرِیغْ بُوکَا رسید به قصد اَلْفُو لشکر به ماوراءالنهر کشید و مصاف دادند. دو نوبت اَرِیغْ بُوکَا بشکست و سیم بار اَلْفُو منهزم به بخارا و سمرقند آمد و از توانگران مال و سلاح و چهارپای بسیار بستد و به لشکر خود داد؛ و اَرِیغْ بُوکَا اَغْزَوْقْهای او را غارت کرد. بعد از يك سال ۵ به جهت دفع لشکر قَاآن از آن حدود مراجعت نمود.

اَلْفُو دیگر سال که سنَه [اِثْنَتَیْن وَ سِتِّیْن وَ سِتِّمِائَه] بود وفات یافت، و اَوْرَقْنَه خاتون چون تمامت امرا و لشکریان در تحت فرمان او بودند فرزند خود را مبارکشاه که پسر قَرَاهُولاگو بود به پادشاهی نشانند؛ و لشکر بر عادت گذشته تاراج و بی‌راهی در ولایت ۱۰ می‌کردند. و مبارکشاه چون مسلمان بود نمی‌گذاشت که رعایا را زور رسد. و چون اَرِیغْ بُوکَا از سرِ اضطرار به خدمت قَاآن رفت و در آن ولایات فتنه فرو نشست، قَاآن بَرّاق را که پسر پِیشُونُوآ دوم پسر مُوآتوگان بود و مدّتی مدید در حضرت او ملازمت نموده، به اَوْلُوسِ چَغْنَائِی فرستاد و یَرْلِیغ داد که مبارکشاه و او آن اَلُوس ۱۵ را بدانند.

بَرّاق چون آنجا رسید و مبارکشاه و اَوْرَقْنَه خاتون را ممکّن و قوی‌حال دید یَرْلِیغ ننمود. مبارکشاه پرسید که به چه راه آمدی؟ جواب داد که مدّتی [است] تا از اَلُوس و خانه غایب بودم و کسانم متفرّق و پریشان حال، اجازت خواسته آمدم تا اِیْرَاختا را جمع ۲۰ کنم و با شما بگردم. مبارکشاه را آن سخن موافق آمد و بَرّاق به لباسات و کفایت با او می‌زیست و به قدر از هر گوشه‌ای مردم لشکری بر خود گرد می‌کرد. ناگاه امیری بیتکچی از آن مبارکشاه و بعضی از لشکر با او یکی شدند و مبارکشاه را از کار بازکردند، و بَرّاق حاکم مطلق شد؛ و کار مبارکشاه به جایی رسید که او را ۲۵

مقدم بازسجیان خود گردانید.

و چون قایدو با آرپغ بُوکا موافق و متفق بوده بود و از رفتن به حضرت قآن متقاعد و متخلف؛ قآن بَراق را جهت آن فرستاده بود تا قایدو را دفع کند. به موجب آن اشارت چون قَرَت یافت لشکر ۵ به قصد قایدو به جانب او کشید و مصاف دادند. اول [بار] بَراق بشکست؛ دوم بار آغاز جنگ کردند، قَبچاق اُغول پسر قَدان [اُغول] پسر اَوِکتای / [قآن] که او را با بَراق دوستی بود، ۱۰ میان ایشان مصالحت و عهد و پیمان کرد و با همدیگر آندآ شدند، و بَراق از جانب او نیز ایمن و مستظهر گشت، بر تخت چغتائی متمکن شد؛ و بعد از آن قورپلتائی ساخته با قایدو گفت که لشکرهای ما زیادت شده و ایسن ولایات تحمل ایشان نمی‌تواند؛ من از آپ خواهم گذشت که ولایات خراسان بگیرم، می‌باید که قایدو آندآ مرا مدد نماید. قایدو چون می‌خواست که او از آن حدود غایب گردد و با آباقاخان مخاصمت داشت، در آن باب موافقت نمود. ۱۵ قَبچاق اُغول و چَباط اُغول را پسر نائو پسر گُیوک خان نامزد گردانید تا هر یک با لشکری به مدد بَراق آیند.

بَراق لشکر کشید و از آپ بگذشت و به حد مرو فرو آمد. و چون با توبشپن برادر آباقاخان مصاف داد، امیر هزار سیچکُتو نام چون شنید که قَبچاق با بَراق آمده گریخته به جانب ایشان رفت ۲۰ و گفت: من به اوجاؤور از آن قَبچاق ام؛ پیش پادشاه خود آمده‌ام و به تگشمپشی او را اسپان نیکو درکشید. بعد از آن قَبچاق او را فرمود که اسپی چند بیار و بَراق را نیز تگشمپشی کن. سیچکُتو چنان کرد. و دیگر روز در اوزدوی بَراق جلاپرتای با قَبچاق گفت بَراق با چندین هزار لشکر آمده تا برای تو شمشیر زند. قَبچاق ۲۵ گفت چه بوده است. گفت چه خواهد بود! سیچکُتو اگرچه به

اوجاؤور به تو تعلق دارد چرا چندین مدت پیش تو نیامد، امروز به دولت براق اینجا آمد! او را پیش خود بردی و اسبان نیکو که لایق براق بودی تو سندی، و آنچه لایق تو بود فرمودی تا براق را تگشپشی کند.

- ۵ قَبْچاق او را گفت تو کیستی که در میان ما آقا و اپنی درآیی؟! جَلایرتای گفت: من بنده براق ام، از آن تو نه تا مرا گویی کیستی! قَبْچاق گفت: قَرآچو با اُوزوغ چینگگیزخان کی جواب و سؤال کرده تا تو سگت جواب من دهی! او گفت: اگر سگم از آن براقم نه از آن تو، حرمت خود نگاه دار و به راه خود باش. قَبْچاق را غیرت کرد
- ۱۰ گفت تو مرا جواب می گویی، میانت به دو نیم زنم! براق آقا مرا برای تو چیزی نخواهد گفت. جَلایرتای دست به کار زد و گفت: اگر قصد من اندیشی شکمت را بدرانم. چون بدین غایت رسید براق هیچ نگفت. قَبْچاق دانست که جانب جَلایرتای نگاه می دارد. از سر غیرت از اُوزدوی براق بیرون آمد و با لشکر خود کنگاچ کرده اُوزدوی خود در زیر مَرُوچُق رها کرد و با لشکر خویش
- ۱۵ بگریخت و از آب بگذشت.

- و براق چون واقف شد برادر خود نیگبئی اغول را بر پی او بفرستاد و بر عقب ایشان جَلایرتای را نیز با سه چهار هزار سوار روانه گردانید؛ چنانچه آن حکایت در ذیل شعبه براق مشروح نوشته شد. و بعد از آن چَباط نیز با لشکر خویش بگریخت و پیش قایدو
- ۲۰ رفت، و بر جمله براق شکسته شد و اکثر لشکریان او بر دست لشکر آباقاخان به قتل آمدند؛ و اندکی که بماندند متفرق گشتند؛ و براق منهزم تا بخارا برفت، از غبن و غصه رنجور شد و بر قصد احمد اغول پسر مَوجی پنه پسر چغتائی که از مدد او تخلف نموده بود روان شد [در منقعه]، و یساؤز را به پیغام پیش قایدو فرستاد
- ۲۵

که جماعت پسران در باب معاونت تقصیر نمودند و بدان واسطه لشکرها شکسته است؛ و من با وجود ضعف بر عقب ایشان می‌روم. اگر آنده نیز مدد نماید ایشان را به دست آریم و به مکافات رسانیم.

۵ چنانچه گفته آمد قایدو یساور را بگرفت و بند کرده با لشکر به اسم مدد می‌آمد تا چون براق ضعیف شده او را بکلی دفع کند. براق چون کسان او احمد اغول را به دست آوردند و بکشتند از خواندن قایدو پشیمان شد. کس فرستاد که احتیاج نیست، قایدو آنده زحمت نکشد و بازگردد. او آن سخن را ناشنیده گرفته و بیامد به نزدیکی اوردوی براق حلقه کرده فرو آمد، چنانچه در شعبه براق گفته شد.

براق همان شب بمرد. دیگر روز قایدو عزا داشت و او را دفن کردند؛ و امرا و شهزادگان که در اوردوی او بودند پیش قایدو آمدند و زانو زدند که تا غایت براق حاکم ما بود. این زمان قایدو آقا پادشاه است، چنانچه فرماید کوچ دهیم. قایدو ایشان را بناوخت

۱۵ و اموال براق بر لشکر خود تفرقه کرد / و حمل گردانیده مراجعت نمود و با یورت خود رفت. بعد از آن پیگتیفور پسر مهتر براق و پسران آلتوچوبائی و قبان یاغی شدند و به بندگی قان رفتند؛ و چباط برادرزاده اوتکائی قان نیز با جمعی امرا به بندگی قان رفت؛ و بعد از آن پسران مبارکشاه و پسر قراولانگو نیز به خدمت آباقاخان آمدند به اعزاز و اکرام مخصوص گشته به سرلشکری لشکر نگوادر که در حدود غزنه می‌بودند منصوب شدند.

و در آن سال که آباقاخان به شهر هرات رفته بود جهت دفع قراونا پسران مبارکشاه با تمامت اوردوها خود به خدمت آباقاخان بیامدند و تا غایت اینجا بودند؛ و یساور برادر براق هم در آن

وقت به اسم ایللی و مطاوعت به بندگی آمد، و بعد از وفات بَراق پادشاهی اُولوس چغتائی به نیکی پسر ساربان عمزاده او دادند؛ و سه سال پادشاه بود، و بعد از آن به بوقایتینور پسر قداقی که هفتم پسر چغتائی بود دادند؛ و چند گاه پادشاه بود و به داء الثَّغَلَب

- رنجور شد. همه موی و ریش او بریخت و در آن مرض نماند. ۵
و بعد از آن قایدو پادشاهی آن اُلوس به دُوا پسر بَراق داد، و این زمان او است، اما رنجور و معلول است به جهت آنکه پارسال شهور سنه عَشَرَ وَ سَبْعِمِائَه با قایدو بهم در جنگ لشکر قآن زخم خوردند. قایدو با آن زخم بمرد و دُوا از آن رنجور بماند و از دوائ [آن] عاجز آمد. ۱۰

حکایت در ذکر نواب چغتائی وزیر و حبش عمید

- چغتائی را دو وزیر بودند: یکی را نام وزیر و از آن دیگر حبش عمید؛ و حال وزیر چنان است که اصل او از ختائی بود و او خدمتکار طبیبی ختایی از ملازمان چغتائی [بود]؛ و بعد از وفات آن طبیب گله بان قوشوق نویان از امرای چغتائی شد. اتفاقاً چغتائی روزی از ۱۵ آن قوشوق نویان از قوم جَلایر که پیر و صاحب تجارب بود و بر احوال پیشینه واقف، احوال چینگگیزخان و آنکه هر سال کدام ولایت را گشادی می‌پرسید. او چون نیکو مستحضر بود باز خانه رفت و از هر کس از متعلقان کیفیت آن احوال تفحص می‌کرد؛ و هر یک آنچه معلوم داشتند می‌گفتند. این ختایی مذکور که گله بان ۲۰ او بود از برون‌خانه می‌شنید و صدق و کذب آن سخنان بازمی‌نمود به وجهی که آن جماعت را نیز روشن می‌شد و تمامت بر آنچه او می‌گفت متفق می‌شدند.

قُشوق او را در اندرون خواند و پرسید که وقوف بر این احوال از کجا حاصل کرده‌ای؟ دفتری بیرون آورد که تمامت قضایا و تواریخ گذشته که مطلوب او بود روز به روز بر آنجا ثبت کرده بود. قُشوق نویان شاد شد و او را با دفتر به بندگی چغتای برد. ۵ چغتای چون بنایت بپلیگ و حکمت دوست بود آن سخنان را پسندیده داشت آن ختایی را از قُشوق بخواست و ملازم خود گردانید، و به اندک مدت در خدمت گستاخ تمام شد و معتبر و مشهور گشت. و قان زیرکی او را شناخته و پسندیده، و چون او را مقرب چغتای دید نام او را وزیر کرد؛ و این وزیر کوتاه بالا بود و به چته حقیر، ولیکن عظیم شجاع و تیز ذهن و زیرک و فصیح، و در اکل و شرب قوتی تمام داشته و مرتبه او به جایی رسیده که پالای اکثر امرا می نشست؛ و در خدمت چغتای از همگنان گستاخ تر سخن گفته تا غایتی که روزی خاتون چغتای در میان عرضه داشتن به سخنی شروع نمود. وزیر بانگ بر او زد که تو خاتونی، ترا سخن در این باب نمی رسد! و نیز یکی از عروسان چغتای را با شخصی متهم کردند، وزیر بی کنگاچ چغتای او را کشته، و چون چغتای را معلوم شد، عرضه داشته که چگونه عروس تو کار ناپسندیده کند و نام زنان بد! چغتای آن را پسندیده داشته.

و چون در آن زمان عادت آن بود که هر سخن که پادشاهان بگویند ۲۰ روز به روز بنویسند، و اکثر / سخنان مسجع مُغلق گفتندی؛ 350/ هر يك یکی از مقربان را جهت نوشتن سخنان او معین فرموده بودند. از آن چغتای وزیر مذکور نوشتی. و قان را نیبی بود از اویغور، چپنقائ نام. روزی از چغتای پرسید که وزیر تو بهتر است یا از آن من؟ چغتای گفت: همانا که چپنقائ بهتر باشد. روزی در ۲۵ طوئی هردو برادر سخنان بپلیگ می گفته اند، و او ضبط کرده بیرون

رفت تا بنویسد. قَاآن و چَغَتَائُ هر دو ضبط کرده‌اند و امتحان نموده تا وزیر همچنان تواند نوشت یا نه. وزیر به کتبت آن مشغول شد.

- مُونُگَگَه قَاآن می‌گذشت و با او سخن می‌کرد. وزیر گفت مرا تشویش مده تا آنچه شنیده‌ام بنویسم. بعد از آنکه بیاورد و ایشان ۵ مطالعه کردند بر همان منوال نوشته بود و جمله ضبط کرده، مگر اندک تقدیم و تأخیری در لفظ. قَاآن انصاف داده که حق به دست چَغَتَائُ است که وزیر او بهتر است از نایب من. و چَغَتَائُ تا در حیات بود آن وزیر در خدمت او بسدین موجب اعتبار داشت. و می‌گویند در چاغ اُوگَتَائُ قَاآن [چَغَتَائُ] یَزَلِپَنی نوشت و بعضی از ۱۰ ولایات ماوراءالنهر که به فرمان قَاآن در تصرف یَلَوَاج بود به دیگری داد. یَلَوَاج آن حال به بندگی قَاآن باز نمود. قَاآن به بازخواست یَزَلِپَن پیش چَغَتَائُ فرستاد و فرمود که جواب بنویسد. چَغَتَائُ در جواب بنوشت که نادانسته و بیراه کرده‌ام و هیچ جواب ندارم که توانستمی نوشت، لیکن چون قَاآن فرمود که بنویسد بدان دلیری ۱۵ این قدر نوشتم.

- قَاآن را خوش آمد و عذر او را مسموع داشته، آن ولایت را به اینچُو به چَغَتَائُ داد. بعد از آن یَلَوَاج به خدمت چَغَتَائُ رسید. او را بازخواست فرمود و دشنام داد. یَلَوَاج با وزیر گفت که به خلوت با تو سخن دارم. چون به خلوت بنشستند با وزیر گفت: من نایب ۲۰ قَاآن‌ام، چَغَتَائُ مرا بی‌کینگَگَچ تو نتواند کشت؛ و اگر من از تو شکایت کنم قَاآن ترا بکشد؛ اگر [کار] مرا تدارک می‌کنی فبها، والا در بندگی قَاآن ترا اَیغاقی کنم تا ترا بکشد؛ و اگر این سخن با چَغَتَائُ گویی هر چند از من پرسد منکر شوم، و ترا هیچ گواهی نه.

وزیر را بدان سبب ضرورت شد تدارك کار او کردن؛ و حکایات این وزیر بسیار است، شمه‌ای ایراد رفت. و وزیر بکرات با چَغَتَائِ گفته بود که من جهت تو هیچ آفریده را دوست خود نگذاشته‌ام؛ بعد از تو کسی بر من رحم نکند. چون چَغَتَائِ نماند او را به تهمت آنکه چَغَتَائِ را دارو داد هلاک گردانیدند. ۵
و اما حال حَبَش عمید چنان است که او مردی مسلمان بود پیتگیچی چَغَتَائِ، اصل او از [اُترار است].

قسم سوم

از داستان چَغَتَائِ در سیر و اخلاق پسندیده و احوال و حکایات متفرقه و مثلها و بیلگه‌ها که گفته و فرموده از آنچه در دو قسم داخل گشته و متفرق ۱۰
از هر جای معلوم شده /